

مجموعه میراث و آدیات فارسی

شاعران حوزه‌ای ادبی عراق

به گزیده‌ای از اشعار جمال الدین عبدالرزاق
جمال الدین اسماعیل، ظهیر فاریابی و انور ایزوودی

تأثیری دانشگاهی و ناسخه‌ای

شاعران حوزه ادبی عراق
(به گزیده‌ای از اشعار جمال الدین عبدالرزاق،
جمال الدین اسماعیل، ظهیر فاریابی و انوری ابیوردی)

گزینش و گزارش:
عباسعلی وفایی
یاسر دالوند



عنوان و نام پدیدآور	: شاعران حوزه ادبی عراق(به گزیده‌ای از اشعار جمال الدین عبدالرزاقد، کمال الدین اسماعیل، ظهیر فاریابی و انوری ابیوردی) / عباسعلی وفایی، یاسر دالوند.	سرشناسه : وفایی، عباسعلی.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علمی، ۱۳۹۶.	مشخصات ظاهری : ۳۵۵ ص.
مشخصات ظاهری		شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۳۴۰-۶
وضعیت فهرست نویسی		وضعیت فهرست نویسی : فیبا
موضوع	: شاعران ایرانی — قرن عق.	Poets,Iranian -- 12th century -- Biography
موضوع	: شعر فارسی — قرن عق.	Persian Poetry -- 12th century -- History and criticism
موضوع	: شعر فارسی — قرن عق. — مجموعه‌ها	Persian Poetry -- 12th century -- Collections
موضوع	: سبک عراقي (Persian poetry*)	Iraqi style (Persian poetry*)
شناسه افزوده	: دالوند، یاسر. -۱۳۵۰.	ردہ بندی کنگره : PIR۲۶۹۱/۷و۱۳۹۶
ردہ بندی دیوبی		ردہ بندی دیوبی : ۸۶۱/۲۳۰۹
شماره کتابشناسی ملی		شماره کتابشناسی ملی : ۴۸۱۷۷۸۲



خیابان انقلاب — مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۲۲۴
تلفن: ۶۶۴۶۰۶۶۷ فکس: ۱۱۶۴۹۶۴۶۰

شاعران حوزه ادبی عراق

(به گزیده‌ای از اشعار جمال الدین عبدالرزاقد) کمال الدین اسماعیل، ظهیر فاریابی و انوری ابیوردی)

گزینش و گزارش: عباسعلی وفایی، یاسر دالوند

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراز: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۳۴۰-۶

مرکز پخش: انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - شهدای زاندارمی - پلاک ۱۰۳

تلفن تماس جهت دریافت کتاب در منزل یا محل کار: ۱۲۰۵۱۱-۶۶۴۶۰۵۱۱-۶۶۴۶۳۰۷۲

فهرست مطالب

پیشگفتار

نشانه‌ها و اختصارات

نگاهی گذرا به تاریخ دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان	۱
ادبیات فارسی در زمان سلجوقیان و مغولان	۴
حوزه ادبی عراق	۸
سبک شعر در قرن ششم	۹
معرفی برخی از شاعران این دوره	۱۲
جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی	۱۷
شرح احوال	۱۷
ترکیب‌بند (۱)	۲۲
شرح	۲۶
قصیده (۲)	۵۷
شرح	۵۹
قصیده (۳)	۷۶
شرح	۷۸
قصیده (۴)	۹۳
شرح	۹۶
اشعار شرح‌نشده	۱۲۲
كمال الدین اسماعیل اصفهانی	۱۳۰
شرح احوال	۱۳۰
قصیده (۱)	۱۳۴
شرح	۱۳۵
قصیده (۲)	۱۴۱
شرح	۱۴۴

۱۶۲	قصیده (۳)
۱۶۳	شرح
۱۷۰	قصیده (۴)
۱۷۲	شرح
۱۹۰	اعشار شرح نشده
۱۹۵	ظهیرالدین فاریابی
۱۹۵	شرح احوال
۲۰۲	قصیده (۱)
۲۰۴	شرح
۲۱۸	قصیده (۲)
۲۲۰	شرح
۲۲۹	قصیده (۳)
۲۳۰	شرح
۲۳۸	قصیده (۴)
۲۴۰	شرح
۲۵۱	اعشار شرح نشده
۲۵۸	انوری ابیوردی
۲۵۸	شرح احوال
۲۶۶	قصیده (۱)
۲۶۹	شرح
۲۸۴	قصیده (۲)
۲۸۵	شرح
۲۹۳	قصیده (۳)
۲۹۴	شرح
۳۰۶	قصیده (۴)
۳۰۹	شرح
۳۲۲	اعشار شرح نشده
۳۴۰	فهرست منابع

نشانه‌ها و اختصارات

←: رجوع کنید به

*: علامت برگردان بیت به نظر

← ان ۱/۴: رجوع کنید به بخش انوری، قصيدة ۱، بيت ۴۶؛ دیگر ارقام نیز به همین صورت.

← ج ۲/۳: رجوع کنید به بخش جمال الدین، قصيدة ۳، بيت هفت؛ دیگر ارقام نیز به همین صورت.

← ظ ۲/۲: رجوع کنید به بخش ظهیر فاریابی، قصيدة ۲، بيت ۱۷؛ دیگر ارقام نیز به همین صورت.

← ک ۲/۴: رجوع کنید به بخش کمال الدین اسماعیل، قصيدة ۴، بيت ۲۲؛ دیگر ارقام نیز به همین صورت.

برهان: برهان قاطع و حواشی آن

غیاث: غیاثاللغات

دهخدا: لغتنامه دهخدا

پیشگفتار

کتاب حاضر متناسب با واحد درسی «شاعران حوزه ادبی عراق» (از دروس دوره کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی) تدوین شده است. ساختار این کتاب بدین قرار است که در بخش نخست به بررسی تاریخ دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان، و همچنین تحولات ادبیات فارسی در این دوره پرداخته شده است. در ادامه نیز حوزه ادبی عراق (از حیث جغرافیایی)، سبک شعر در قرن ششم، و برخی از شاعران نامور این دوره معرفی شده‌اند. در بخش دیگر به طور مجزاً به معرفی چهار شاعر نامی این دوره، یعنی جمال الدین عبدالرازاق اصفهانی، کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ظهیر فاریابی و انوری ابیوردی پرداخته، و از هر کدام قصاید و اشعاری سرح شده است. در شرح اشعار سعی بر آن بوده است که به مباحث ریشه‌شناختی کلمات، و همچنین ساخت بلاغی ابیات توجه شود. از آنجا که در دو کتاب پیشین، یعنی «شاعران حوزه خراسان» و «پیشگامان نظم فارسی» به بررسی ویژگی‌های سبکی و زبانی ابیات پرداخته شده، در اثر حاضر از تکرار مباحث مذکور اجتناب شده است؛ مگر در موارد ضرور و لازم. در شرح مفردات تلاش بر آن بوده تا از فرهنگ‌های متقدم فارسی استفاده شود؛ در اکثر موارد، زبان کهن این کتب بدون هیچ‌گونه تغییری حفظ شده است تا دانشجویان در خلال مباحث با این جنبه فرهنگ‌های فارسی نیز آشنا شوند. در شرح ابیات گاهی از شروح و گزیده‌های موجود، و همچنین تعلیقات دیوان چهار شاعر مذکور استفاده شده که مشخصات آن‌ها در فهرست منابع و مأخذ مذکور است. در ضبط ابیات چنانکه لغتی با ساختار شعر سازگار نبوده است، سعی شده تا با استفاده از منابع موجود ضبط درست کلمات به دست آید و در مواردی نیز به تصحیح قیاسی پرداخته شده است. اثر حاضر تقریباً مبتنی بر سرفصل مقرر وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تدوین و چنان پیریزی شده است که دانشجویان بتوانند با مطالعه بخش‌هایی در کلاس، درس‌های دیگر را خود مطالعه کنند.

در پایان شایسته است از همه عزیزانی که ما را در تدوین این اثر یاری رسانده‌اند، قدردانی کنیم؛ نخست از استاد دانشمند، جناب دکتر سیروس شمیسا سپاسگزاریم که در شرح برخی از ابیات از تقریرات ایشان بهره برده‌ایم. همچنین از جناب دکتر علی حیدری تشکر می‌کنیم که یادآور برخی نکات شدند. از آقای مجتبی مرادی احمدوندی، ویراستار اثر، و از سرکار خانم شهلا حاتم‌آبادی، صفحه‌آرای اثر، و نیز از ناشر گرامی که در روزگار عسرت نشر با اهتمام ویژه این آثار را به طالبان علم عرضه می‌دارد، سپاسگزاریم و توفیقات همگان را از خداوند بزرگ مسأله داریم!

مؤلفان

اردیبهشت ۱۳۹۶

نگاهی گذرا به تاریخ دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان

در اواسط دوره سامانی یکی از طوایف زردپوست اورال و آلتایی، که اصلاً در دشت قرقیز سکونت داشت، تحت ریاست مردی به نام سلجوق به مأواه النهر مهاجرت کرد و مدتی در ولایت جند و سپس در بخارا به سر برد و در ولایت مذکور قبول اسلام کرد. این طایفه، که هنگام حمله به غزنیان در نزد مورخان به ترکمانان سلجوقی معروف بوده‌اند، هنگامی که ایلک خانیه با سامانیان از درِ نزاع درآمدند، بدانان در انقراض حکومت سامانی کمک کردند و سپس در جنگ‌های میان ایلک خانیه و غزنیه شرکت ورزیدند. در دوره حکومت محمود غزنی عدهٔ کثیری از این قوم به شمال خراسان روی آوردند و در دشت‌های شمالی این ایالت پراگندند و اگرچه محمود آنان را مطیع خود ساخت، ولی در دوره حکومت مسعود به جنگ‌های سخت با غزنیان پرداختند و در سال ۴۲۱ شکست بزرگی بر مسعود وارد کردند. در این هنگام ریاست سلاجقه با دو برادر به نام طغْرل‌بیک و جَغْری‌بیک بود.

مسعود بعد از آخرین شکست خود، چون دید از عهدۀ دفع سلاجقه برنمی‌آید، خراسان را رها کرد؛ اما طوایف سلجوقی به جای توجه به غزنیان، بعد از فتح خراسان متوجه ایالات شمالی و مرکزی و جنوبی ایران شدند و به سرعتی تمام علاوه‌بر خراسان و بلخ، گرگان و طبرستان و خوارزم و جبال و همدان و دینور و حلوان و ری و اصفهان و کرمان و نواحی دیگر را تا بین النهرين تحت اطاعت خود درآوردند، و در سال ۴۴۷ طغْرل سلجوقی بغداد را از آل بویه گرفت و پادشاه بویهی بین النهرين را نیز مانند سایر شعب آل بویه از میان برد.

بعد از این فتوحات، سلاجقه که بر اثر پیوستن قبایل جدید تُرك قوت بیشتری یافته بودند، به ادامه پیشرفت خود مباررت ورزیدند و تا سال ۴۷۰ از طرفی به سرحدات ممالک روم شرقی و در آسیای صغیر و از طرفی دیگر به سرحدات ممالک خلفای فاطمی مصر رسیدند و قسمت عظیمی از آسیا را تحت حکومت و سیطرة خود درآوردند و امپراطوری بزرگی ترتیب دادند.

مؤسس این امپراطوری بزرگ، چنانکه گفته‌ایم، یک طایفه ترک بود؛ منتهی این طایفه ترک برای اداره امور کشوری ناگزیر به رجال خراسان، که از دوره سامانی و غزنوی باقی مانده بودند، متولّ شد؛ مانند عمیدالملک گندری و خواجه نظام‌الملک طوسی و نظایر ایشان، و در نتیجه زبان و عادات و رسوم ملی و اداری ما تا حدی از خطر رهایی یافت.

بعد از طغول، آلبارسلان (۴۵۵ – ۴۶۵ هجری) و بعد از او، ملکشاه (۴۶۵ – ۴۸۵) مشغول توسعه امپراطوری سلجوقی بودند و این امپراطوری بر اثر وجود نظام‌الملک، وزیر مدبر و دانشمند دوره سلطنت این دو پادشاه، رونق بسیار داشت؛ اما بعد از برکناری و کشته شدن نظام‌الملک (۴۸۸) و مرگ ملکشاه (۴۸۸) میان پسران او، محمود و محمد و برکیارق، اختلاف افتاد و همین امر باعث انترزاع بعضی از قسمت‌های امپراطوری سلجوقی گردید؛ معهداً تا پایان سلطنت سنجر پسر ملکشاه (۵۱۱ – ۵۵۲) قبایل و حکومت‌های مختلف سلجوقی به‌اظاهر از سلطان سلجوقی اطاعت می‌کردند و او را ریس و پیشوای قوم می‌شمردند؛ اما با فوت این سلطان، انقسام و تجزیه امپراطوری سلجوقی کامل شد.

ضمناً می‌دانیم که در سال ۵۴۸ یک طایفه جدید از ترکمانان، به نام غُز، بر خراسان و مأوراء النهر غلبه یافتند و قسمت اعظم شهرهای این ولايت را به بادِ غارت و قتل عام گرفتند و سنجر را مغلوب و محبوس ساختند و او بعد از چند سال اسارت در سال ۵۵۲ از حبس آنان گریخت و در همان سال درگذشت.

بعد از حوادث مذکور امپراطوری سلجوقی تجزیه و تقسیم شد و شعب ذیل از سلاجقه در نواحی مختلف استقلال یافتند:

سلاجقة کرمان از اولاد قاورabin جغری‌بیک که تا سال ۵۸۳ حکومت کردند؛ سلاجقة عراق و کردستان یعنی اعقاب محمدبن ملکشاه که تا سال ۵۹۰ سلطنت داشتند؛ سلاجقة روم از اولاد سلیمان بن قاتلمسن بن ارسلان بیغوبن سلجوق که تا ۷۰۰ سلطنت کردند؛ سلاجقة ارزنه‌الروم منشعب از سلاجقة روم؛ و سلاجقة شام اولاد تُتش بن آلبارسلان که تا ۵۱۱ حکومت کردند.

در خلال همین اوضاع امرای دیگری نیز در ممالک سلجوقی بساط حکومت گستردند؛ مانند امرای ترک دانشمندیه از اولاد گمشتکین بن دانشمند که در قسمتی از آسیای صغیر (سیواس - قیساریه - ملاطیه) حکومت داشتند و قدرت آنان تا سال ۵۶۰ ادامه یافت. غُزان نیز، چنانکه دیده‌ایم، مدتی بر خراسان مسلط بودند و سپس بعضی از غلامان و امرای سنجری مانند طغول تکین و مؤیدالدین آی‌آبه در خراسان سلطنت راندند.

در پایان دوره سلجوقی، یعنی از آیامی که ضعف سیاسی و نظامی آنان شروع شد، عده‌ای از غلامان قدیم ایشان، که سمت اتابک یافته بودند، در نواحی مختلف حائز قدرت و سلطنت شدند و اهم آنان عبارتند از:

اتابکان دمشق یا آل بوری از فرزندان طغتکین که تا سال ۵۴۹ حکومت می‌کردند؛ اتابکان الجزیره و شام از فرزندان عمادالدین زنگی پسر آفسنقر، حاجب ملکشاه که تا حدود حمله مغول سلطنت می‌راندند و به اتابکان موصل و اتابکان شام و اتابکان سنجار و اتابکان الجزیره منشعب شدند؛ اتابکان آریل از اولاد زین الدین علی بن بگتکین که حکومت آنان تا سال ۶۳۰ ادامه داشت؛ اتابکان آرتقی از اولاد آرتقین اکسب که تا سال ۷۱۲ در دیار بکر فرمانروایی داشتند؛ اتابکان آذربایجان از فرزندان شمس الدین ایلدگز که تا سال ۶۲۲ در آن سامان قدرت داشتند؛ اتابکان سلغزی فارس از اولاد سلغز که ریس یک دسته از ترکمانان بود و بعد به خدمت طغول اول سلجوقی درآمد و یکی از اعقابش به نام سُنقُرین مودود از سال ۵۴۳ سلسله اتابکان فارس را تشکیل داد، این دسته تا سال ۶۸۳ حکومت داشتند؛ اتابکان لرستان یا امرای هزارسپی از اولاد ابوظاهر محمد از سرداران سلغزیان که تا سال ۸۲۷ سلطنت می‌کردند.

امرايی هم غير از آن‌ها که گفته‌ایم، نواحی دیگری از ایران را در این گیرودار به تصرف داشته و از آن جمله‌اند:

شدآدیان از اعقاب منوچهربن شاوربرین فضلون که مدتی در ارمنستان حکومت می‌کردند؛ شاهان ارمنیه از اولاد سکمان قطبی که تا سال ۶۰۴ پادشاهی داشتند؛ شیبیانیان از اولاد ابودگل شیبانی که بر آن مسلط بودند؛ صباحیه جانشینان حسن صباح که تا سال ۶۵۴ عده‌ای از قلاع البرز و جنوب خراسان را در دست داشتند.

بعد از ضعف سلاجقه، مهمترین حکومتی که به وسیله غلامان آنان تشکیل شد، حکومت خوارزمشاہیان آل آتشیز بود در خوارزم. این دسته از خوارزمشاہیان از اولاد یکی از غلامان سلاجقه به نام انشوشتکین طشت‌دار بودند که در سال ۴۷۰ به حکومت خوارزم منصوب شد و او و پسرش محمد نسبت به سلاطین سلجوقی راه اطاعت می‌بیمودند تا دوره حکومت به آتشیز رسید و او که معاصر سنجر بود، آغاز سرکشی و طغیان کرد و پس از اسارت آن سلطان به دست غزان، استقلال تام و تمام یافت.

نواده‌وی، علاءالدین تکش، در سال ۵۹۰، طغول سوم، آخرین فرد از سلاجقه عراق را از میان برد و بر عراق مستولی شد و پس از او پسرش علاءالدین محمد خوارزمشاه قدرت بسیار

کسب کرد چنانکه از طرفی تا آتار، پایتخت گورخان فراختابی، و از جانبی تا آذربایجان و همدان پیش رفت و حکومت مقندر و امپراطوری وسیعی به وجود آورد و سپس چون میان او و خلیفه عباسی اختلاف افتاده بود، بر آن شد که خلافت را به آل علی علیه السلام انتقال دهد (۶۱۴) و در فکر تهیه مقدمات این کار بود که به سال ۶۱۶ گرفتار حمله چنگیزخان مغول شد و ظاهراً بر اثر ابتلاء به جنون و وحشت مداوم بی اساس، بی آنکه مقاومتی کند، راه فرار در پیش ۶۱۷ گرفت و بلاد آباد ماوراءالنهر و خراسان و عراق را تسليم وحشیان تاثار کرد و خود به سال در جزیره آبسکون، از جزایر دریای خزر، درگذشت. پرسش، جلال الدین مُنْكَرِنی، اگرچه مدتی در عراق و آذربایجان و ارمنستان و شمال بین النهرين مشغول مقاومت در برابر مغول و کشاکش با امرای محلی بود ولی در سال ۶۲۸ از میان رفت و سلسله خوارزمشاهیان آل اتسز به کلی منقرض گردید.

متن برگرفته از:

تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفوی
دکتر ذبیح الله صفا

ادبیات فارسی در زمان سلجوقیان و مغولان

سلجوقيان در تاریخ ایران پدیدۀ قابل توجهی هستند. این سلسله بزرگ ترک‌نژاد، علاوه بر اینکه بر ناحیه وسیعی از جهان اسلام مسلط شد، نقش قابل توجهی هم در گسترش زبان ادبی فارسی و به طور کلی فرهنگ فارسی ایفاء کرد. سیاستی که سلطان محمود غزنوی در پیش گرفت، تأثیر پایایی داشت؛ یعنی دربار سلاجقه پر از محققان و نویسندهای ایرانی گردید. زبان رسمی، زبان فارسی بود و این زبان در مقایسه با زمان سلطان محمود، زبان مکاتبات رسمی دربار بهشمار می‌رفت. این مسئله درواقع یکسوی سکه بود. از سوی دیگر، موج تهاجمات ترکان، تأثیر زبان فارسی را در بعضی نواحی متزلزل ساخت و زبان و اصطلاحات ترکی، بهنوعی موقعیت این زبان ادبی را به خطر انداخت.

توسعه و گسترش سلجوقیان بیشتر در طرف غرب بود و سوریه، آسیای صغیر و قفقاز را دربرمی‌گرفت و حال آنکه غزنیان متقدم می‌کوشیدند تا در ملستان، پنجاب و سند جای پایی باز کنند و ضمناً زبان و ادبیات فارسی را در بین لایه‌های بالای جامعه هند رواج دهند. نظیر این مسئله در دربار خوارزمشاهیان و غوریان بود که نتوانستند فرهنگ ایران را جذب نمایند، گو

شاعران حوزه ادبی عراق (۵)

اینکه نیروی حیات این فرهنگ در این دربارها قابل مقایسه با مناطق مجاور آن‌ها در غرب نبود. این قضاوت بر اساس تعداد و اهمیت شعراًی آن‌ها و سایر نویسندها این دوره است. این امر در خصوص قراختاییان نیز صادق بود.

تحولات فرهنگی در این دوره، منحصر بود به برخی دگرگونی‌ها در شهرها، ایجاد مدارس متعدد بغداد (نظمامیه‌ها) و سایر مراکز مهم، انتقال دستگاه دیوانسالاری از دست خانواده‌های کهن اشراف به دست روش‌نفرکران طبقه متوسط جدید و تأثیر نامحدود اسماعیلیان. به هر حال، تحولات جدید و غیرمنتظره دوره سلجوقی قابل مقایسه با فاجعه وحشتبار مغولان نبود.

شعر نیز در دورهٔ فروپاشی و سقوط حکومت سلاجقه شکوفا شد و البته قولبی که استادان کهن ایجاد کرده بودند، تا حدی از بین رفته بود و شعر این ایام در یک خط کاملاً جدید رشد یافت. سنایی در نیمهٔ اول قرن ششم به چنین شیوه‌های جدیدی دست می‌یازد. انوری و خاقانی قصیده را به اوج خود رسانیدند، چون این شاعران برجسته دریافته بودند که دیگر نمی‌توان راه رفته را باز دیگر پیمود و بدین‌وسیله بحران ادبی را حل و فصل کرد. آن‌ها که به دنبال عقاید و صور خیال تازه بودند، حل این مسأله را در تلفیق تجربهٔ شعری با فضل و دانش و عروض دریافتدند که به هر حال شعر واقعی با این شیوه از آسیب به دور می‌ماند (البته باستی به زیاده‌روی این شیوه تأکید کرد). این مسأله فکر و ذکر شعراًی بزرگ را به خود مشغول کرده بود؛ اماً ذوق تکنیک‌های ادبی در شعر شاعران کم‌اهمیت، به تدریج جای عقاید را گرفت. اشعار اینان بیشتر مناسب مجتمع خصوصی بود چون اهمیت و لطفات عمیق آن‌ها در مجتمع عمومی، بی‌هیچ تأثیری از بین می‌رفت و حال آنکه در مجتمع خصوصی می‌توانست تأثیر درخشنانی داشته باشد. سنت شعرخوانی هم مدت‌ها قبل از فروپاشی دورهٔ سلاجقه از بین رفته بود. همهٔ این مسائل همراه با عربی‌گرایی روزافزون، در شعر باعث ایجاد سبک عراقی و در نشر موجب ایجاد سبک مصنوع گردید.

شعر از نظر اجتماعی دیگر نتوانستند همچون سابق در پایگاه والایی قرار بگیرند. آن‌ها هر روز دچار وحشت بودند؛ چون امپراطوری وسیع سلجوقی داشت به دولت‌های کوچکی تقسیم می‌شد. از آنجاکه شرعاً یا مشغول حсадت به یکدیگر و یا اینکه شعرفروشی بودند، لذا مورد اقبال زیاد حکام قرار نمی‌گرفتند، و به همین خاطر است که آنان یا در گوشهٔ زندان‌ها به سرمی‌بردن و یا اینکه از درباری به دربار دیگر می‌رفتند. آن‌ها مجبور بودند به دنبال نان روزانه بدوند و برای ولخرجی‌هایشان در پی کسب هدایای بیشتری باشند و به گدایی کشیده

شوند تا آنجاکه معروف‌ترین آن‌ها را نیز از این امر نمی‌توان مستثنی کرد؛ چون این کار مؤثرترین وسیله برای فعالیت ادبی‌شان محسوب می‌شد. عدم امنیت عمومی و امکان حملات مداوم، هرچه بیشتر بر بدبهختی آن‌ها می‌افزود. مدایح، هجوبه‌ها و یا اشعار اهانت‌آمیز این دوره از مهمترین شواهد اوضاع اجتماعی موجود این ایام است.

همین مسائل کافی بود که قصیده موقعیت ممتاز سابق خود را از دست بدهد. غزل از نیمة دوم قرن ششم به بعد، به محبوبیت روزافزونی دست یافت و بیانی برای این تحولات گردید و رباعی نیز از همین زمان به بعد با غزل همراه شد. زبان بی‌آلایش این نوع اشعار و انواع دیگر، که قابل مقایسه با زبان گزافه‌گوی قصیده نبود، پی‌آمد و نتیجه طبیعی این تحولات بهشمار می‌رفت. غزل ریشه در سرودهای کهن منفرد داشت و یا اینکه ریشه در جدایی مقدمه غنایی قصاید و تقسیم آن‌ها به واحدهای کوچک‌تر داشت. وقتی که شاعر نمی‌توانست با سرودن قصاید و اشعار مধی به موقعیت برسد، به این نوع قالب پناه می‌برد. تصوف نیز به دلیل امتیازات غزل و رباعی، در این دو قالب ارائه می‌شد. قدرت این نهضت، همپای فروپاشی اقتصادی و اجتماعی امپراطوری، رشد می‌کرد و فقط به یک طبقه معین اجتماعی محدود نبود. با اینکه تصوف و عرفان به‌طور نسبی تمام قالب شعری را در بر می‌گرفت، اشتباه است بگوییم که شعر فقط با عرفان به موجودیت خود ادامه می‌داد.

یک نوع شعر نیز در اواخر دوره سلجوقی به وجود آمد. این قالب شعری، حمامه قهرمانی نبود چون موضوع نامناسب و زبان کهنه آن، باعث عدم تداوم آن در این دوره گردید؛ این قالب، مثنوی غنایی (منظومه‌های غنایی) بود. این قالب شعری پس از عنصری (و پس از سرایندگان بی‌شمار مثنوی) توسط نظامی به حد کمال خود رسید و در قرون بعد الگویی برای تمام شعرای ایرانی گردید. داستان غنایی قبلًا در ادبیات فارسی میانه وجود داشت. از این‌رو، جای تعجب نبود که این قالب ویره ایرانی، بار دیگر به صورت طبیعی در فرهنگ اسلامی - ایرانی متجلی گردد و اثری چون ویس و رامین را به وجود آورد که به صورت قصه در زبان پهلوی و شاید هم در نسخه پازند یا پارسی آن و به صورت حمامه در دوره متقدم فارسی جدید وجود داشت. بدون شک فروپاشی اخلاقیات و انحطاط این دوره باعث شد که منظومه‌های اخلاقی، تعلیمی و عرفانی جای آن‌ها را بگیرد؛ سنایی یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌های این تحول است.

تضعیف قدرت سلجوقی به فروپاشی امپراطوری انجامید. از میان امارت‌نشین‌هایی که در جریان نیمة دوم قرن ششم ظاهر شد، دولت خوارزمشاهیان از قدرت خاصی برخوردار بود؛ چون

این دولت بهغیر از توانایی شخصی حکامش، مناطق جغرافیایی وسیع و منافع و علاقه سیاسی زیادی کسب کرد. خوارزمشاهیان در موقعیتی بودند که می‌توانستند امپراطوری سلجوقی را در ایام اقتدارش، زنده کنند؛ ولی در این میان وقایع وحشتناکی رخ داد که تأثیرات آن در ایران واقعاً غمبار بود. این فاجعه از شرق برخاست.

برخوردی که بین خوارزمشاهیان و چنگیزخان رخ داد، فقط به تکبر و نخوت سلطان محمد خوارزمشاه نسبت داده شده است. این مسأله برای اتفاقاتی که از مهم‌ترین رویدادهای تاریخی محسوب می‌شود، دلیل پیش‌بالافتاده‌ای است. از زمانی که چنگیزخان، مغولستان را یکپارچه کرده و قدرت جنگاوری خود را محکم ساخته بود، این برخورد غیر قابل اجتناب بود. از سوی دیگر قدرت خوارزمشاه به هیچ‌وجه، برخلاف متصرفان ظاهري وی، محکم نبود و این مسأله را جاسوسان چنگیزخان بلافضله دریافته بودند. حمله مغول در دو موج عظیم صورت گرفت.

هنر برای بازماندگان محدود در نواحی ایران، نمی‌توانست محلی از اعراب داشته باشد. نویسنده‌گان و دانشمندان به جاهایی پناه برداشت که در معرض ویرانی کمتری بود. آن قسمت از میراث فرهنگی آن‌ها که توسط آنان منتقل نشد، در معرض فنا قرار گرفت. فقط آرشیوهای حشاشین^۱ بود که پس از ویرانی قلعه الموت به دست مورخان افتاد. فرهنگ ایالات شمال شرقی به ایالات جنوب شرقی و جاهای دیگر منتقل گردید. به همین دلیل است که مولانا جلال الدین رومی در قونیه، سعدی در شیراز، امیرخسرو و عراقی در هند پناه گرفتند. وقتی که تبریز در زمان هلاکو به پایتختی برگزیده شد، حیات سیاسی و فکری از این ناحیه رخت برپست و آذربایجان به مدت هشتادسال، قلب امپراطوري ایلخانی گردید. سبک عراقي در این ایام اهمیت یافت و نخستین نشانه‌های سبک هندی ظاهر شد. اینکه قصيدة کهن اهمیت سابق خود را از دست داد، بنا به دلایلی بود، از جمله: در زمان مغولان، ایرانیان زیادی برای ادامه آن باقی نمانده بودند و خود مغولان نیز زبان فارسی نمی‌دانستند. ایلخانان نیز به طور کلی در میان خود حتی یک شاعر یا نویسنده پرورش ندادند و دربار آن‌ها کمترین علاقه‌ای به امر شعر و شاعری نشان نداد. از اینها گذشته، شهرها در زمان مغولان به رشد تازه‌ای دست یافتند، چون قصیده دیگر علاقه‌ای برنمی‌انگیرد، غزل و مثنوی تنها قولب شعری بودند که علایق این شهرها را متبادر می‌کردند.

۱. لقب پیروان حسن صباح و گاه مطلق اسماعیلیان.

فاجعه‌ای که بر سر شهرها آوار شد، به هیچ وجه کم نبود؛ آشوب و ظلم و ستم ادامه یافت و عرفان جلوه خاصی پیدا کرد. این صدمات و بدینختی‌ها در قصاید عرفانی و تعلیمی منعکس گردید (در مقابل قصاید مذهبی) و در غزل‌های کوتاه نیز که اول بوسیله سعدی و بعد توسط حافظ به عالی‌ترین کمال خود رسید، بازتاب خاصی یافت ...

متن برگرفته از:

ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان
یان ریپکا

(نقل به اختصار و با اندکی تصرف)

حوزه ادبی عراق

سبک «عرقی» در شعر فارسی برگرفته از نامِ ناحیه‌ای است موسوم به «عراق عجم»، که آن را در برابر «عراق عرب» به کار می‌بردند. حمدالله مستوفی حدود این ناحیه را اینگونه شرح می‌دهد: «در ذکر ولایت عراق عجم؛ و آن نه تومنان است، و درو چهل پاره شهر؛ و اکثر بلادش هوای معتدل دارد و بعضی به گرمی و بعضی به سردی مایل است. حدودش با ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مفارز و قومس و جیلانات پیوسته است؛ و طولش از سفیدرود تا یزد صدوشصت فرسنگ، و عرض از جیلانات تا خوزستان صدفرسنگ؛ و در مقابل، از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است، و درین معنی گفته‌اند:

چهار شهرست عراق، از ره تخمین گویند	طول و عرضش صد در صد بُود و کم نَبُود
در اقالیم چنان شهر معظّم نبود	اصفهان که اهلِ جهان جمله مقرّن بدان
در جهان خوش تر از آن بَقْعَه خرم نبود	همدان جای شهان کز قبَل آب و هوا
نیکِ نیک ارجّه نباشد، بدِ بد هم نبود	قم به نسبت کم از اینهاست، ولیکن او نیز
ری بُود ری، که چو ری در همه عالم نبود» ^۱	معدن مردمی و کان کرم، شیخ بلاد

(مستوفی قزوینی: ۵۱)

۱. این پنج بیت ظاهراً به اقتضای ابیات فتوحی مروزی سروده شده‌اند که آن‌ها را به نام انوری نشر داده بود (→ انوری، اشعار شرح نشده، ص ۳۳۲).

شاعران حوزه ادبی عراق (۹)

در کتاب حدود‌العالم نیز حدود عراق عجم (یا «ناحیت جبال») اینگونه تشریح شده است: «ناحیتی است مشرق وی بعضی از حدود پارس است و بعضی از بیابان کرگن کوه و بعضی از خراسان، و جنوب وی حدود خوزستان است، و غرب وی بعضی از حدود عراق است و بعضی از حدود آذربایجان، و شمال وی کوه دیلمان است و این ناحیتی است بسیار کشت و بزر و آبادان، و جای دبیران و ادیبان، و بسیار نعمت، و از وی کرباس و جامه ابریشم و زعفران خیزد» (حدود‌العالم من المشرق إلى المغرب: ۱۳۹ و ۱۴۰). و در ادامه ۲۴ شهر از این ناحیه نام می‌برد که برخی از آن‌ها عبارتند از: سپاهان، کرج، نهاوند، زنگان، قزوین، طالقان، ری، ساوه، قم، کاشان.

شاعران حوزه اران و آذربایجان نیز شعر خود را عراقي می‌دانستند؛ نمونه را نظامي گويد: چرا گشتی در این بیغوله پاپست چنین نقد عراقي در کف دست مراد از بیغوله، گنجه و مراد از نقد عراقي، شعر اوست. مجیر الدین بیلقانی نیز هنگامی که از خدمت قزل ارسلان کناره گرفت، و شاه، اثیر اخسيكتی و اشهری را به دربار خواند و گرامی داشت؛ سروده:

گفتند کرد شاه جهان از اثیر یاد
داند خدایگان که سخن ختم شد به من
وز اشهری که پیشة او مدح‌گستری است
تا در عراق صنعت و طبع سخنوری است
و خاقانی گوید:

جز خاک در سلطان افسر نکنی دائم
گرچه به عراق اندر سلطان سخن گشتی
(شمیسا، سبک‌شناسی شعر: ۱۰۳ و ۱۰۴)

سبک شعر در قرون ششم

در قرن ششم سه مکتب شعری در ایران دایر بود:

- ۱) سبک خراسانی: هنوز کسانی (مثلاً معزّی و ادیب صابر) کم و بیش به همان سبک کهن قصیده می‌گفتند. این شاعران معدودند و نقش مهمی ندارند؛
- ۲) سبک آذربایجانی: یعنی شعری که در حوزه اران پیدا شد و نمایندگان آن خاقانی و نظامی و مجیر و فلکی هستند. سبک آذربایجانی هرچند سبک مستقلی است اما می‌توان بنیاد زبانی

آن را همان زبان کهن فارسی یعنی سبک خراسانی دانست؛ اما از نظر فکر و مختصات ادبی بیشتر به سبک عراقی نزدیک است. ریس این حوزه ادبی ابوالعلاء گنجه‌ای بود؛

(۳) سبک جدید بینابین یا سبک عهد سلجوقی: سبکی است بین خراسانی و سبکی که بعدها شکل می‌گیرد و به آن سبک عراقی می‌گویند. شاعران این دوره مانند انسوری و ظهیر دوجنبه‌ای هستند، هم قصیده می‌گویند و هم غزل. قصيدة آنان متمایل به سبک عراقی و غزل آنان متمایل به سبک خراسانی است؛ بدون آن که دقیقاً این و آن باشد. بعد از قرن ششم، سبک خراسانی از میان می‌رود و قرن هفتم سبک عراقی است. عصر قصیده به پایان می‌رسد و دیگر عصر غزل است. سبک آذربایجانی هم فقط در همین قرن است و به سرعت از میان می‌رود. در ادامه برخی از مختصات شعر در قرن ششم را بر می‌شمریم:

الف) مختصات زبانی

۱) وفور لغات و اصطلاحات عربی. شاعران این دوره شعر عربی می‌گویند و ملمع دارند؛ ۲) وفور ترکیبات نو؛ ۳) فقدان برخی از لغات کهن سبک خراسانی و کم شدن نسبی بسامد برخی از مختصات قدیم مخصوصاً در سطح آوای؛ ۴) کاسته شدن روشنی و سادگی و روانی و حرکت زبان به سوی دشورای و تعقید؛ ۵) ورود لغات ترکی؛ ۶) لغاتی که در این دوره شخص استعمال می‌یابند، چون معزی (با تشدید و بی تشدید) به معنی تعزیت و تسليت، دو انگشت به معنی کاغذ کوچک؛ ۷) هرچند چهارچوب آوای و لغوی و نحوی زبان در کل همان سبک خراسانی است، اما تغییر بسامد و از بین رفتن برخی از آن‌ها (مخصوصاً در سطح آوای) به نحوی است که در ارزیابی دقیق‌تر طلیعه زبان نوینی را نشان می‌دهد.

ب) مختصات فکری

۱) اشاره به جزئیات علوم مختلف از قبیل نجوم و طب و تفسیر و فقه. اشاره به این علوم در شعر دوره غزنوی و سامانی هم هست؛ اما معمولاً به صورت کلی است و جزئیات فنی آن‌ها مطرح نمی‌شود؛ ۲) اشاره به قرآن و حدیث و ضرب المثل عربی؛ ۳) اشاره به مسائل کلامی از جمله نزاع معتزله و اشعریان در مسائل مختلف، مثلاً رؤیت و نکوهش معتزلیان و آنان را بی‌دین خواندن؛ ۴) اشاره به مسائل فلسفی و حکمی، اما به مخالفت کلی با فلسفه یونانی (مخصوصاً در آثار سنایی و به تبع او خاقانی که بعدها اندک‌اندک به مخالفت با علوم عقلی و رسمی در مقابل علوم شرعی) انجامید؛ ۵) مخالفت با تاریخ پیش از اسلام و شاهان عجم و طعن در شاهنامه (بجز سبک آذربایجانی)؛ ۶) اشاره به جزئیات بازی‌هایی از قبیل نرد و شترنچ؛ ۷) اشاره به تلمیحات مسیحی در سبک آذربایجانی؛ ۸) شکایت از ممدوح که به مادح توجه ندارد و چندان

شاعران حوزه ادبی عراق (۱۱)

گشاده دست نیست؛ ۹) تقاضای خواسته‌های حقیر از قبیل ارزن برای مرغ و کاه برای اسب و درنتیجه وفور «قططهٔ تقاضایی»؛ ۱۰) متوجهٔ حقارت مدح و مذاهی شدن و بدگفتن از شعر و شاعری و یکسان‌شمردن آن با گدایی؛ ۱۱) پیداً‌آمدن شعر عرفانی - شرعی که بیشتر مشتمل بر پند و اندرز و تذکار آموزه‌های دینی است؛ ۱۲) مفاخره و به علم خود نازیدن و شاعران عرب و عجم را هیچ انگاشتن، به نظر می‌رسد دلیل اصلی توجه به مفاخره، کم‌فضلی ممدوح و عدم التفات او به امر شعر و شاعری بوده است و شاعر خواسته است مقام خود را متذکر شود؛ ۱۳) شکایت از منسوخ شدن مروت و وفا (قحط وفا) و شکایت از این‌ای عصر و اوضاع روزگار؛ ۱۴) تعصّب در دین و نکوهش مبدعان؛ ۱۵) شکایت از کسادی بازار فضل و نهفته‌ماندن قدر شاعر؛ ۱۶) اظهار عشق به بندگان؛ ۱۷) شکایت از ترکان و ترکتازی‌ها و قانون‌شکنی‌ها و فساد کردن ایشان؛ ۱۸) انتقادات اجتماعی، در این دوره انتقاد از رشوه‌خواری و فساد یکی از مضامین رایج است و امثال سنایی با لحنی تند به انتقاد از اوضاع اجتماعی عصر خود پرداخته‌اند؛ ۱۹) بدگویی از شیعیان (روافض)؛ ۲۰) اعتقاد به جبر، که در تفکر اشعری اصل است؛ ۲۱) هجو شاعران یکدیگر را.

ج) مختصات ادبی

۱) به اوچ رسیدن اکثر قول‌الشعری: خیام در رباعی، نظامی در مثنوی، انسوری در قطعه و قصیده، خاقانی در قصیده و ترکیب‌بند؛ اما در مسمّط کسی از منوچهری درنمی‌گذرد؛ ۲) مطرح‌بودن انواع شعر: شعر عرفانی و شرعی (سنایی و خاقانی و نظامی)، حبسیه (مسعود سعد)، شعر هجو و هجا (سوزنی سمرقندی)، داستانسرایی (نظامی)؛ اما شعر حمامی در حال تدّنی و افول است؛ ۳) به کارگرفتن ردیف‌های مشکل و دراز؛ ۴) وفور مبالغه و غلو مخصوصاً در مدح؛ ۵) پیداشدن نوع غزل در کنار قصیده و رشد سریع آن؛ ۶) رواج تجدید مطلع در قصیده به‌وسیله خاقانی؛ ۷) توجه به صنایع بدیعی و بیانی، و بالارفتن بسامد برخی از صنایع چون همهٔ انواع ایهام از ایهام تناسب و تضاد و استخدام و همین‌طور تغییر در نحوه کاربرد صنایع (سبک‌شناسی بحث در لغت و دستور و صنایع نیست بلکه به نحوه کاربرد آن‌ها در سبک‌ها توجه دارد)، مثلاً تکرار لغت که در سبک قبلی مرسوم بود از نظامی و خاقانی به بعد به سطح جناس تام ارتقاء می‌یابد، یعنی لغت را فقط به شرطِ داشتنِ دو معنی مختلف تکرار می‌کنند؛ ۸) توجه شاعران به وزن دوری، اما به مکث وسط آن گاهی توجه ندارند؛ مخصوصاً وزن مفعولُ فاعلاتن مفعول

فاعلاتن را که دوری است با مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن^۱ مخلوط می‌کنند و گاهی در وسط برخی از مصاریع «واو» می‌آورند که در اشعار انوری و خاقانی فراوان است:
افسر خدای خسرو، کشورگشای رستم ملکت طراز عادل و ملت‌فروز داور
خاقانی

(۹) مشکل بودن شعر و محتاج بودن آن به شرح؛ (۱۰) مورد توجه بودن برخی از طرح‌های شعری مثلاً قافية ممال یا یابی با ردیف «را»؛ (۱۱) استفاده از تمثیل در ساخت معنوی شعر؛ (۱۲) استفاده از موازنۀ در ساخت صوری شعر که در دورۀ غزنويان مرسوم شده بود همچنان ادامه دارد؛ (۱۳) استفاده از مواد علمی در تصویرسازی؛ (۱۴) سرفت تصاویر قدما یاأخذ و تصرف در آن؛ (۱۵) توجه به تصاویر و مضامین شعر عرب؛ (۱۶) وصف ذهنی و عقلی، یکی از فرق‌های عمدۀ شعر این دوره با شعر قرن چهارم و پنجم این است که شاعران قدیم به خود طبیعت توجه داشتند و آن را وصف می‌کردند، حال آن که شاعران این دوره به مسائل حکمی و ذهنی و عقلی توجه دارند و تماس آنان با طبیعت، طبیعت مطرح در شعر پیش از خود است، که با نگاه حکمی و عقلی و ذهنی توصیف می‌شود و به اصطلاح در آن تصرف کرده و تا حدودی آن را به دنیای عقل و ذهن برده‌اند.

متن برگرفته از:

سبک‌شناسی شعر

دکتر سیروس شمیسا

معرفی برخی از شاعران این دوره

ابوالفرق رونی (وفات بعد از ۴۹۲): از شاعران دورۀ دوم غزنوي است. اصل او از رونه و مولد و منشاء او در لاهور بوده است. اگرچه انوری خود طریقه‌ای خاص در شعر دارد لیکن می‌توان

۱. در این بیت منوچهری، وزن مصراع نخست «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن» است و وزن مصراع دوم (و دیگر آیات قصیده) «مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن».
از بهر دو شیانی وز بهر یک [دواری]
چون تو نیم که خدمت کهتر کنی و مهتر

(منوچهری: ۱۱۱)
در متن: دو آری [کذا] دواری: زری بوده است راجح از طلا که هریک از آن پنج شیانی خرج می‌شده و شیانی زری بوده از طلا دهفت به وزن یک درم (برهان: ۸۸۸/۲)، در این باره ← مقاله «نقد و بررسی تصحیح و شرح دیوان شاعر منوچهری دامغانی». یاسر دالوند. آینه میراث. شماره ۵۹

مدعی بود که طریقه او دنباله روشی است که ابوالفرج در اوخر قرن پنجم ابداع کرده و بعد از او در قرن ششم پیروانی پیدا کرده و به کمال رسیده است. بلفرج خیلی زودتر از دیگر شاعران زمان خود متوجه نوکردن سبک سخن شد. او سبک دوره اول غزنوی را، که باید آن را سبک تکامل یافته دوره سامانی شمرد، به دور افکند و شیوه‌ای نو پدید آورد. در کلام او به لغات عربی نسبتاً زیاد و بعضی از اصطلاحات و افکار علمی و ابداع ترکیبات تازه و به کاربردن استعارات و تشییهات بدیع و دقیق و دقّت در خیالات و استعمال ردیف‌های متعدد و مشکل بازمی‌خوریم. بلفرج به اوزان دشوار و صعب علاقه وافر دارد. قصاید او با تغزل آغاز نمی‌شود و جز چند مورد که با ذکر اوصاف طبیعت تشییب قصیده کرده است، در بقیه موارد هم از آغاز به مدح ممدوح می‌پردازد. سبک وی بینابین یا سبک عهد سلجوقی است.

معزّی نیشابوری (وفات بین ۵۱۸ تا ۵۲۱): امیر الشّعراً ابوعبدالله محمد بن عبدالمملک معزّی نیشابوری از شاعران استاد و زبان‌آور و از فصیحان نامبردار خراسان است. شاعران معاصر با بعد از معزّی غالباً او را به لطیف‌طبعی و استادی ستوده‌اند؛ لیکن دو تن از گویندگان بزرگ، زبان در طعن وی گشوده‌اند و از آن دو یکی خاقانی است که در دو بیت ذیل، خود را بر او ترجیح نهاده و گفته است:

با شعر من حدیث معزّی فروگذار

کاین ره به سوی کمال بَرَد، آن به سوی نقص

چون بیشة ضمیر من آتش دهد برون

جان معزّی آنجا معزّی کند به رقص!

دیگر انوری است که شاید در این بیت:

کس دانم از اکابر گردن کشان دهر کو را صریح خون دو دیوان به گردن است
به معزّی نظر داشته و این دو دیوان فرخی و عنصری دانسته‌اند و گویا این تعریض به سبب آن باشد که معزّی عده‌ای از قصاید خود را از فرخی و عنصری استقبال کرده است. خاصیت عده‌شاعر معزّی سادگی آن است. وی معانی بسیار را در الفاظ ساده و خالی از تکلف ادا می‌کند و قوت طبع او در آوردن عبارات سهل و بدون تعقید و ابهام از قدیم مورد توجه ناقدان سخن بوده است. سبک او همان سبک خراسانی است.

خیام نیشابوری (وفات ۵۱۷): خواجه امام، حجّة الحقّ، حکیم ابوالفتح (یا: ابوالحَفْص) عمر بن ابراهیمی الخیامی (الخیام، خیام) نیشابوری از حکما، و ریاضی دانان و شاعران بزرگ ایران در اوخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است. معاصران او وی را در حکمت تالی ابوعلی سینا می‌شمردند و در احکام نجوم قول او را مسلم می‌داشتند و در کارهای بزرگ علمی از قبیل ترتیب رصد و اصلاح تقویم و نظایر این‌ها بدو رجوع می‌کردند. رباعی‌های خیام بسیار ساده و بی‌آرایش و دور از تصنّع و تکلف و با این حال مقوون به کمال فصاحت و بلاغت و شامل معانی عالی در الفاظ موجز و استوار است. این رباعی‌ها را خیام غالباً در دنبال تفکرات فلسفی خود سروده و قصد او از ساختن آن‌ها، شاعری نبوده و به همین سبب وی در عهد خود شهرتی در شاعری نداشته و به نام حکیم و فیلسوف شناخته می‌شد.

سیدحسن غزنوی (وفات ۵۵۶): اشرف الدین ابومحمد حسن بن محمد حسینی غزنوی، مشهور به «اشرف»، از فصحای بزرگ اواسط قرن ششم هجری است. این شاعر بر رسم شاعران بزرگ عهد خود، به انواع موضوعات از مدح و رثاء و وعظ و غزل توجه کرده است. وی سبک‌های غالب استادان معاصر یا قریب‌العهد خود را، مانند مسعود سعد و معزی و سنایی تتبّع کرده است. کلام او غالباً ساده و خالی از تعقید و ابهام است؛ روش شاعران خراسان در صراحت اندیشه و سخن، در او اثر خود را حفظ کرده است.

سوزنی سمرقندی (وفات ۵۶۲ یا ۵۶۹): شمس الدین، تاج الشعرا، محمدبن علی سوزنی. وی با شاعران بسیار از قبیل عمق و سنایی و انوری و معزی و صابر و رشیدی سمرقندی معاصر، و آنان را به تبیغ زبان خود آزربده است. وی شاعری بدزبان و هجاپرداز بود و در هجو، معانی خاص ابداع می‌کرد و مضامین بدیع می‌یافتد و برای بیان مقصود خود از به کاربردن رکیک‌ترین کلمات امتناع نداشت.

رشیدالدین وطواط (وفات ۵۷۳): رشیدالدین سعدالملک محمدبن محمدبن عبدالجلیل عمری کاتب معروف به خواجه رشید وطواط. تخلص رشید به «وطواط» از بابت کوچکی جَئَه او بود؛ چه، وطواط نام مرغی است از جنس پرستو. رشید از شاعران بزرگ عهد خود با خاقانی و صابر ارتباط و مشاعره و مکاتبه داشته و بین آن‌ها قواعد دوستی محکم بوده است؛ لیکن در آخر، کار آن‌ها به مهاجات انجامید و یکدیگر را با کلمات تند آزربدند. رشید وطواط علاوه بر دیوان شعر دارای آثار متعددی است: ۱) منشآت فارسی، که اعمّ است از رسائل سلطانی و اخوانی؛ ۲) حدائق السِّحر فی نقاقي الشّعْر، در بدیع و صنایع شعری؛ ۳) خصل الخطاب مِن کلام

عمرین الخطاب؛ ^۴حفة الصديق إلى الصديق من كلام أبي بكر الصديق؛ ^۵أنس الهاean من كلام عثمان بن عفان؛ ^۶أثر الالئي من كلام أمير المؤمنين على، که هر یک از کلمات آن حضرت را به نثر فارسی درآورده و در دو بیت فارسی منظوم ساخته و به صد کلمه یا مطلوب گل طالب مِنْ کلامِ علی بن ابیطالب نیز مشهور است؛ ^۷مجموعه رسائل عربی؛ ^۸منظومه‌ای در عروض فارسی که شامل شانزده بحث از بحور عروضی معمول شاعران پارسی‌گو است. سبک او بینابین یا سبک عهد سلجوقی است.

ادیب صابر (وفات ۵۳۸ - ۵۴۲): شهاب الدین، شرف‌الادباء، صابرین اسماعیل ترمذی، از مشاهیر شاعران نیمة اول قرن ششم، و مشهور به «ادیب صابر» است. از اختصاصات مهم شعر او سادگی و روانی آن است و او خود نیز متوجه این نکته بوده و شعر خود را به روانی ستوده است و از باب روانی شعر در عصر خود به منزله فرخی در دوره محمود است و اگر گاه تصنعتی از قبیل التزان کلمات مشکلی مانند باقوت و سرو در هر بیت، و آوردن ردیف و بعضی صنایع، در شعر او مشاهده می‌کنیم، به سبب اقتضاء زمان است و تقریباً همه شعرای زمان در این امر با او شرکت دارند. سبک او در کل همان سبک خراسانی است.

اثیر آخسیکتی (وفات ۵۷۰ یا ۵۷۷): شاعر مشهور و نام‌آور اواخر قرن ششم و از مشاهیر عالم شعر و ادب است. نسبت او به اخسیکت از قراء فرغانه بوده است. قزل ارسلان چندی او را بر رقیبیش، مجیر بیلقانی، ترجیح داده بود. اثیر از آنجاکه خویشن را هم‌پایه خاقانی می‌شمرد، کار آن دو به بدگویی و تعریض به یکدیگر کشید. ناقدان، سخن اثیر را در ردیف اول شاعران قصیده‌پرداز قرار داده‌اند. مهارتی که او در آوردن ردیف‌های دشوار و التزامات مشکل و پیچیدن در معانی صعب و بیرون‌آمدن از مضایق مختلف شعر به کار برد است، ستودنی است. وی اگرچه نتوانست خود را به پایه خاقانی برساند، لیکن در بسیاری از موارد توانسته است از حیث ایجاد مضامین عالی و ابداع ترکیبات خاص و استفاده از افکار علمی و اطلاعات وسیع خود در خلق معانی به سخنگوی بزرگ شروان نزدیک شود. سبک او بینابین یا سبک عهد سلجوقی است.

مجیر بیلقانی (وفات ۵۸۶): از مردم بیلقان (از توابع شروان) بود. تحصیلات ادبی و شعری خود را نزد خاقانی گذرانده است؛ ولی بعد از بلوغ مجیر در شاعری، میان او و استاد کار به دلتنگی و هجو کشید و مجیر در هجو استاد سخنان نابه‌هنچار بی‌وجه گفت. دولتشاه نوشته است که مجیر در خدمت ایلدگز تقرب و نیابت داشت؛ لیکن محسود شاعران شد و او را به جهت تحصیل

وجوه از دیوان اتابکی به اصفهان فرستادند. در آنجا با شاعران درافتاد و اصفهان را هجو گفت و از شاعران آن سامان، شرف الدین شَفَّرُوْه و جمال الدین اصفهانی او را به باد هجو گرفتند و بیازردند. در اشعار مجیر اثرِ سبک خاقانی تا حدی مشهود است، منتهی اولاً مجیر سخنی ساده‌تر دارد، و ثانیاً هیچ‌گاه نتوانسته است قدرت کم‌نظیر استاد خود را در ایجاد ترکیبات بدیع و مضامین و معانی دقیق نشان دهد، و ثالثاً اثر این اقتضا در همه قصاید او آشکار نیست بلکه مجیر را در پاره‌ای از قصاید او در همان مسیر و طریقه معتاد شعر و زبان فارسی در اوآخر قرن ششم مشاهده می‌کنیم.

فلکی شروانی (وفات ۵۷۷ یا ۵۸۷): نجم الدین (یا: افصح الدین) ابوالنظام محمد فلکی شروانی، از شاعران بزرگ اوآخر قرن ششم است. «فلکی» از آن روی تخلص می‌کرد که در اوایل امر به تحصیل نجوم اشتغال داشت. فلکی فنِ ادب و شعر را مانند خاقانی از ابوالعلاء گنجوی آموخت و بنابراین آنان که او را استاد خاقانی می‌شمرند و بالعکس، در اشتباه‌اند. او گوینده‌ای نازک خیال و خوش عبارت بود و از سخنِ مُغلق، که شیوه معاصران او در شروان و آذربایجان بود، دوری می‌گزید و به سهولت کلام و روانی سخن متمایل بود، و از میان اشعار او، آن‌ها که در حبس شروانشاه سروده شده، لطف و اثری خاص دارد؛ زیرا او هم مانند خاقانی به زندان شروانشاه افتاد و به تهمت افشاء اسرار، چندی در بند آهنین بود تا عاقبت پادشاه او را بخشدید و از زندان رهایی داد.

متن برگرفته از:

تاریخ ادبیات در ایران

دکتر ذبیح‌الله صفا

سبک‌شناسی شعر

دکتر سیروس شمیسا

جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی

شرح احوال

نام وی محمد و لقبش جمال الدین و اسم پدرش عبدالرزاق بوده و هر کجا قدمًا «جمال الدین عبدالرزاق» گفته باشند، مطابق قانون فارسی، کلمه «فرزنده» از وسط این ترکیب حذف است؛ مانند محمود سبکتکین و ابوعلی سینا. ابن راوندی در راجحه الصدور بدین نام تصریح دارد و می‌گوید: «جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی رحمه‌الله در وصف جهان و اهل این روزگار خوش‌قصیده‌ای گفته است». جمال الدین نیز خطاب به خود فرماید: محمد، ای سره‌مردا آب خواه و دست بشوی

که رویِ فضل، سیه گشت و کارِ جود ببود

(جمال الدین عبدالرزاق: ۸۲)

ولی تذکرنه‌نویسان متاخر به اشتباه افتاده، و گمان کردند عبدالرزاق اسم اوست؛ چنانکه مرحوم هدایت در ریاض العارفین می‌نگارد: «جمال اصفهانی قدس سره اسمش عبدالرزاق و در فضائل و کمالات یگانه آفاق بوده».

زادبوم وی، شهر اصفهان است و عشق وطن و حب زادبوم بیش از آنچه تصور شود، او را در نهاد بوده، چنانکه در مدح اصفهان فرماید:

دیدی تو اصفهان را، آن شهر خلدپیکر آن سدره مقدس، آن عذر روح پرور...
جمال الدین با این‌همه وطن‌پرستی و زادبوم‌دوستی و ستایش اصفهان، گاه‌گاه از اصفهان شکایت کرده یا به نکوهش و ذم یهودی‌نشادان این شهر، که پدران آنان به مصلحت وقت و برای منافع شخصی، مسلمانان شده ولی تمام خصایل یهود در آنان هست، پرداخته است؛ چنانکه در این ابیات ملحوظ می‌افتد:

زاد مرا خاک سپاهان ولیک خوی ندارد که پسر پرورد
گرچه شرر زاید از آتش همی نیست بر آتش که شرر پرورد

استاد جمال الدین علاوه بر مراتب علمی و حکمت و ریاضی، دارای صنعت زرگری و نقاشی نیز بوده؛ چنانکه گوید:

تا چو من باشند، ابر و باد، دائم در دو فصل

در ربیع، این: نقشبندی؛ در خزان، آن: زرگری

(جمال الدین عبدالرزاق: ۳۳۵)

در جای دیگر فرماید:

شکر حق را که صنعتی دانم
با چنین مغطیان و ممدوحان
عام مل آسیایی دن دانم^۱
ای بساعطلت ارزیان بودی
این سه (سر) انگشت می‌دهد نانم
بعد از ایزد، که واهب الرزق است
(همان: ۲۵۷)

در این ابیات، نظر به صنعت نقاشی دارد، نه زرگری؛ زیرا قلم است که با سه انگشت یا سرانگشت گرفته می‌شود، نه آلات زرگری که چکش و سندان کوچک و دم و کوره باشد. پس مسلم است که استاد جمال الدین در عصر خویش به جمال زرگر و نقاش هردو مشهور بوده و جمال نقاش غیر از او کسی نیست و کسانی که در عصر ما یک جمال نقاش هم بر شعرای باستان اصفهان افزوده، راه اشتباه پیموده‌اند. سبب این اشتباه، قطعه‌ای است که یکی از اکابر آن زمان، که به ظن قوى جمال الدین خجندی است، به جمال الدین نوشته و او را به سوی خود دعوت کرده و در ضمن قطعه، او را به نام جمال نقاش ستوده و جمال الدین هم در جواب قصیده‌ای بدو فرستاده و این قطعه و قصیده دنبال یکدیگر در دیوان جمال الدین ضبط گردیده است. معاصران ما قطعه و قصیده را یک قصیده شناخته و گمان کرده‌اند استاد جمال الدین این قصیده را در وصف جمال نقاش گفته و چون او را به شاعری ستوده، پس او شاعری است قوى‌مايه که دیوان و آثارش در دست نیست!! به‌ظاهر اول کسی که این اشتباه را مرتکب شده، مرحوم محمد اقبال، شاعر معروف هندوستانی، است، در حواشی کتاب راحة الصدور تألیف ابن راوندی.

استاد جمال الدین را در زبان لکنتی بوده و خود در چند جا بدان اشارت می‌کند؛ چنانکه فرماید:

۱. یعنی اگر زبان و شاعری سرمایه رزق من بود، و زرگر نبودم، بسا معلقی‌ها که برای رزق و روزی داشتم (وحید).

شاعران حوزه ادبی عراق (۱۹)

کناره گیرم ازین رهزنانِ معنی‌دزد
که تعییه است مرا عقد در لسان سخن
(جمال الدین عبدالرزاق: ۳۰۰)
چون هست در معانی و در لفظ استوا
گویند که کج زبان؛ کج باش گو زبان
(همان: ۲۱)

جمال الدین چهار فرزند داشته، چنانکه گوید:
هست بر پای من دو بندِ گران علقتِ چار طفل و حبِ وطن
ازین چهار، تنها کمال الدین اسماعیل است که نامِ نامی او عالمگیر شده و دیگران اگر دوامی
داشته و پس از جمال الدین باقی مانده‌اند، آثار و هنری نداشته و نامی از آنان باقی نیست. به
قرینهٔ اشعار جمال الدین احتمال قوی می‌رود که فرزند بزرگ‌ترِ او کمال الدین محمود باشد و
طبع شعری هم داشته، ولی زود درگذشته و لقبِ او را به اسماعیل، برادرِ کوچک، داده باشند.
دولتشاه سمرقندی در تذكرة خود می‌نگارد: «جمال الدین را دو پسر بوده: یکی معین الدین
عبدالکریم و دیگری خلاق‌المعانی، کمال الدین اسماعیل»؛ ولی برای این سخن دلیلی از دیوان او
به دست نیست.

دربارهٔ مذهب جمال الدین می‌توان گفت که در آن زمان از چهار مذهبِ اهلِ سنت، دو
مذهب در اصفهان و سایر شهرهای عراق رواج داشته: یکی حنفی و دیگری شافعی. ریاست
مذهب شافعی با خواجه صدرالدین خجندی و خواجه جمال الدین خجندی و سایر بزرگان
خاندان خجند، و ریاستِ مذهبِ حنفی با خواجه رکن الدین صاعد و خواجه قوام الدین صاعد و
سایر صاعديان بوده است. در اصفهان مانند تمام شهرهای عراق بین این دو مذهب همواره
جنگ‌های سخت برقرار و پیوسته قتل عام و غارت در کار بوده و استاد جمال الدین هم مانند
سایر شعرا ازین فتنه برکنار نمانده و با آنکه خودش را حنفی نشان داده، هرگاه خجندیان به
حکومت شرعی و عرفی اصفهان برقرار می‌شدند، ناچار به مدح آنان می‌پرداخته و هرگاه
صاعديان به حکومت می‌رسیدند، مذاح آنان می‌شده و در عصر حکومت هر یک ناچار بوده که از
مذاحی دیگری توبه کرده و پوزش بطلبد. می‌توان گفت استاد جمال الدین مایل به تشیع بوده،
چنانکه در چند جا به مدح اهل بیت و واقعهٔ کربلا پرداخته و گوید:
خدای عزوجل بر زمین دو شاخ نشاند ز یک نهال برون آخرته حسین و حسن
یکی به تیغ به زهرآب داده اینت حزن! ...
(جمال الدین عبدالرزاق: ۲۹۴)

استاد جمال الدین مانند سایر اساتید پیشینه، در فارسی و عربی به سر حدّ کمال و صاحبِ
دو دیوان است: یکی به فارسی و دیگری به عربی؛ چنانکه فرماید:
چو من دو دیوان آراستم به مدحت تو چراست نام من اندر جریده نسیان؟
در علوم شرعی هم کامل بوده، و گوید:

علوم شرعی معلوم هر کس است که من ز هیچ چیز درین شیوه کم قدم نزنم
در حکمت و نجوم هم کامل نصیب بوده و از اشعار او کاملاً هویداست. آغاز تحصیل‌وی در دوره
کودکی است و از دَکَانِ کسب و هنرِ نقاشی و زرگری به مدرسهٔ تحصیل آمده، چنانکه
كمال الدین فرماید:

نیست پوشیده که در عهدِ صدورِ ماضی رخت زی مدرسهٔ آورد ز دَکَان، پدرم
جمال الدین به شهر گنجه مسافرتی کرده و شاید در این سفر او را با حکیم نظامی، که
آنگاه آغاً شاعری وی بوده، ملاقاتی دست داده باشد؛ ولی از اشعار وی در خدمتِ اسپهبد مازندران،
به دست نمی‌آید. به مازندران هم مسافرتی کرده و مدت‌ها در خدمتِ اسپهبد مازندران،
اردشیرین حسن می‌زیسته؛ ولی در اشعار وی تصريحی بدین مسافرت نشده است.

از سوانح زندگی او یکی این است که چشم درد شدیدی بدو عارض شده و قطعه‌ای بسیار
شیوا در این باب دارد و در ضمنِ قطعه فرماید:

محروم مانده‌ام ز فواید به دردِ چشم خود الْحَرِيصُ مَخْرُومُ در حَقِّ مَاسِتِ رَاسِت
طفلِ بصر در آبله گشته‌ست شیرخوار صدبار بیش خورذ و تو گویی که ناشتاست
در خونِ من شد آبله و من ز ابله‌ی بر دیده می‌نشانمش، این خود چه توتیاست؟
بعضی از فضای معاصر از دو بیت اخیر چنین استخراج کرده‌اند که جمال الدین در کِسرِ سن
مبتلای به آبله شده است ولی این حدس اشتباه است؛ زیرا مقصود ازین آبله جوش‌های کوچکی
است که در چشم هنگام درد ظاهر می‌شود، و نزد پیشینگان به آبله چشم مشهور است و با شیر
معالجه می‌شده است.

آغاز شاعری جمال الدین از اول جوانی است؛ چنانکه فرماید:
منگر اندر حدادتِ سَنَش چون بر او از خرد رقم باشد...

به ظنّ قوی این قطعه را در سن هیجده‌الی بیست‌سالگی سروده و در اول جوانی شاعری
قوی‌ماهی بوده، چنانکه فرزند وی کمال الدین هم در سن نوزده‌سالگی قصاید غرّاً می‌سروده به
حدّی که حسودان می‌گفته‌اند این اشعار از پدر اوست و ناگزیر برای ردّ گفتار حسودان
قصیده‌ای ساخته بدین مطلع:

یک شب و طایِ کُحلی شب در سر آرم بگریزم از جهان که جهان نیست در خورم